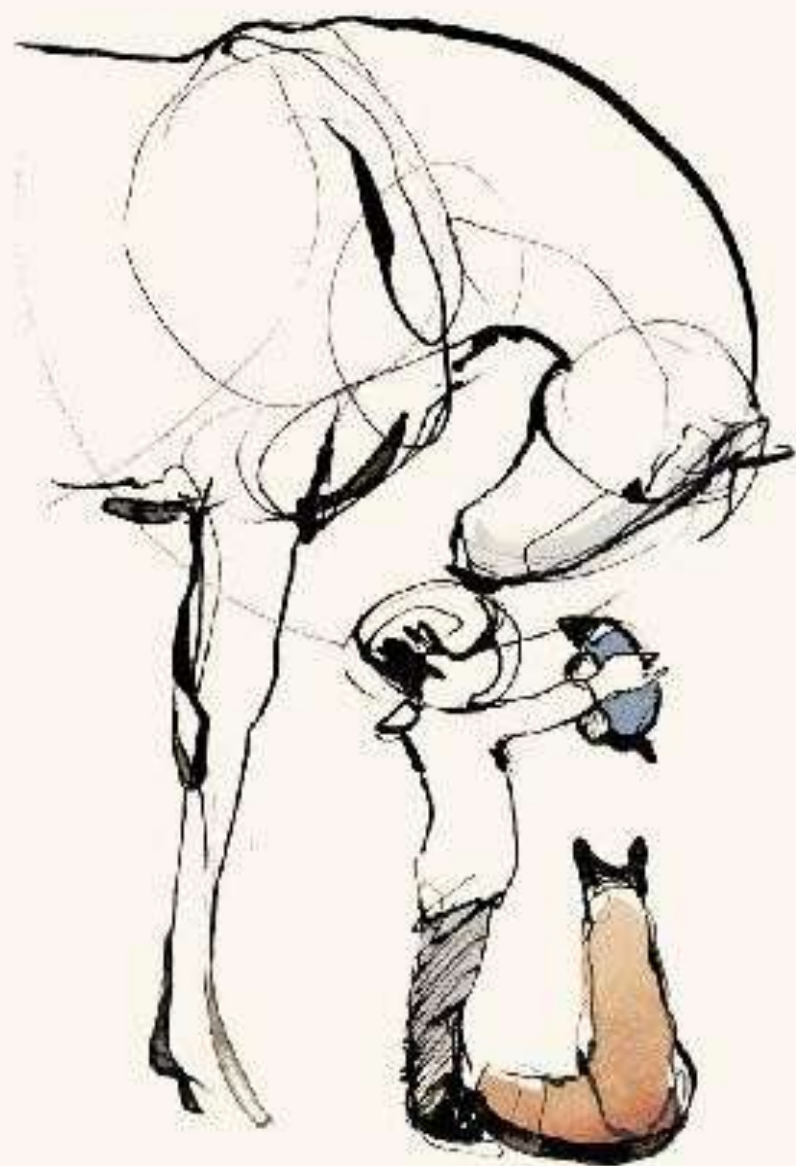
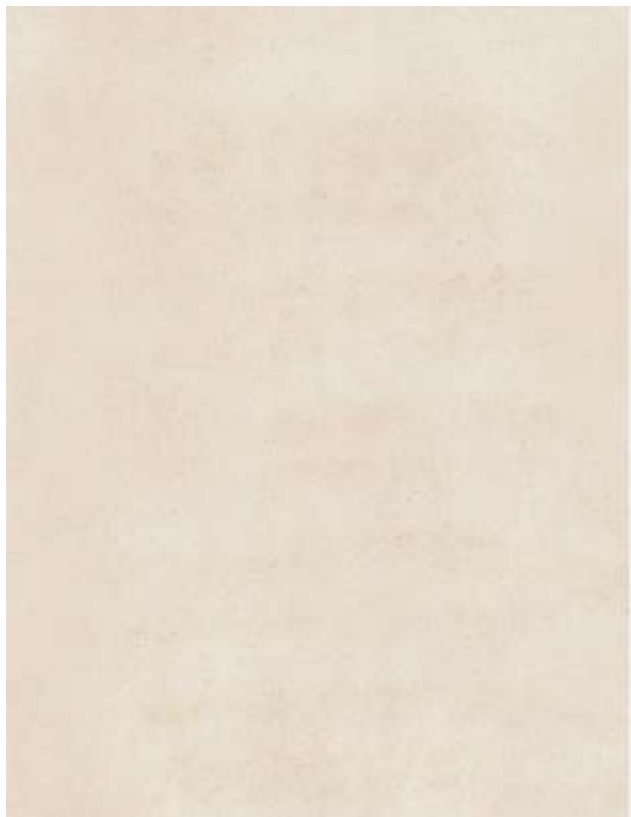


The Boy, the mole,
the fox and the Horse



Charlie Mackesy



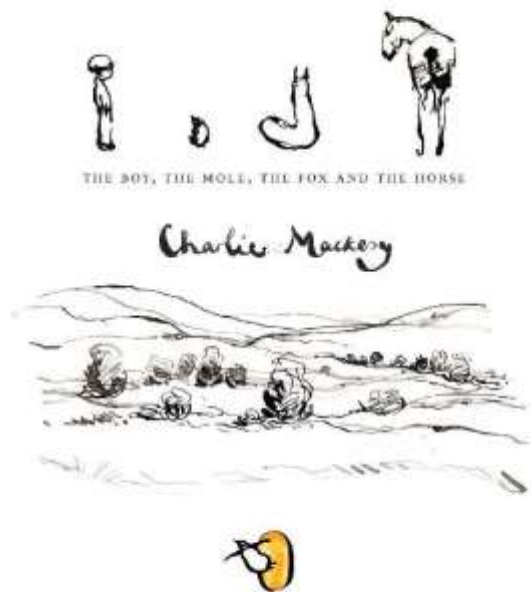


پسرک
موش کور
روباہ و اسب

تقديم به مادر دوست داشتنی

و مهربانم

و ديل، سگ حيرت انگيزم.



سلام.

تو کتاب رو از اول شروع کردی و این عالیه. من معمولا از وسط شروع میکنم و هیچوقت مقدمه رو نمیخونم. عجیبه که من یه کتاب نوشتم، چون خودم توی کتاب خوندن خوب نیستم. راستش من توی کتاب ها نیاز به عکس دارم. عکس ها مثل چتریره ای هستن که میشه پین دریایی از کلمه داخلشون توقف کرد.

این کتاب برای همه است. چه هشتاد سالتون باشه چه هشت سال. احساس میکنم خودم هر دوی این ها هستم. دوست دارم این کتابی باشه که هر جا و هر موقعی که خواستی پتونی پازش کنی، اگه خواستی از وسطش شروع کنی، داخلش نقاشی بکشی، گوشه ها شو تا کنی و جای انگشتت روی ورق هاش پمونه.



نقاشی ها اکثرا از یک پسر، یک موش کور، یک روپاه و یک اسب هستن. درباره اون یکم پراتون توضیح میدم. هرچند مطمئنم شما چیزهایی میپینید که من نمیپینم. برای همین حرفامو مختصر میزنم.

وقتی برای اولین بار سر و کله موش پیدا میشه پسرک تنهاست. اونها با هم به طبیعت خیره میشن. من فکر میکنم طبیعت یکم شبیه زندکيه، گاهی ترسناک اما همیشه زیبا.

توی گشت و گذار هاشون با روپاه آشنا میشن. اگه موش کور باشيد همنشینی با یه روپاه هیچوقت پراتون اسون نیست. پسرک پدر از سواله و موش کور عاشق کیک. روپاه معمولا ساکت و محتاطه چون تو زندگی لطمه خورده.



امیدوارم این کتاب به شما انگیزه بدهد، تا شاید
 شجاعانه تر زندگی کنید، با خودتان و دیگران مهربان تر
 باشید، و موقع نیاز، درخواست کمک کنید، که خودش
 خیلی کار شجاعانه ای است. وقتی داشتیم این کتاب را
 می‌نوشتیم و نقاشی‌هایش را میکشیدم، اغلب به خودم
 میگفتم من کی ام که این کار رو بکنم؟



ولی به قول اسب: "حقیقت اینه که همه همینچوری
 بدون امدگی قبلی پال هاشون رو باز میکنن، پرواز
 میکنن و میرن جلو."
 پس من هم میگم پال هات رو باز کن و پرو دنیال
 رویاهات، این کتاب یکی از رویاهای منه. امیدوارم
 ارزش لذت پیری و پرات بهترین ارزوها رو دارم.
 باتشکر، چارلی

اسب بزرگترین چیزی است که با آن برخورد
 میکنند، و همینین نجیب ترین چیز.
 مانند خود ما آنها هم متفاوت از یکدیگرند و هر
 کدام نقطه ضعف های خود را دارند. من میتوانم
 خودم را در هر چهار تای آنها ببینم. احتمالاً شما
 هم همینطور باشید.



ماجرای ایشان در بهار اتفاق میفتد، چایی که
 یک لحظه پرف میبارد و لحظه ای بعد هوا
 افتابییست که کمی هم شبیه زندگی است، چشم
 به هم پزنی همه چیز تغییر میکند.



"سلام"

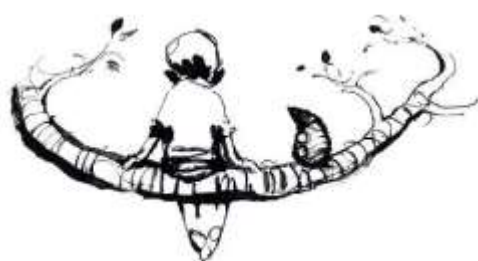
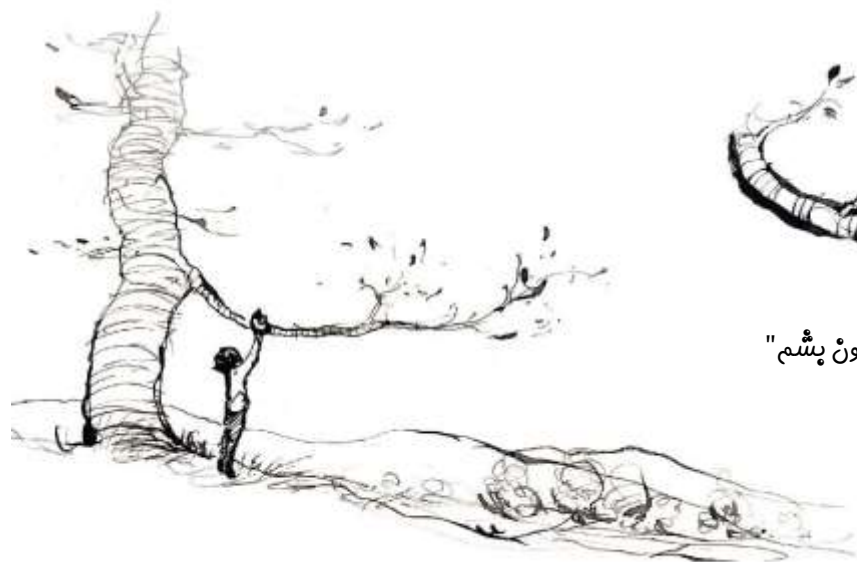


موش کور کُت: "من خیلی کوچکم"



پسرک کُت:
"اره، ولی پا پودنت
تغییر پزرگی
ایجاد میکنی."

"وقتِ بزرگ شدی میخوای چی بشی؟"



پسرک گفت: "میخوام مهرپون بشم"

پسرک پرسید: "فکر میکنی موفقیت چیه؟"



موش کور گفت: "عشق ورزیدن."

پسرک پرسید: "فرب المثلې هست که
 دوست داشته باشی؟"
 موش کور گفت: "اره."
 "اون چیه؟"
 "اگه پار اول موفق نشدی یکم کیک بخور."
 "هوم، موثره؟"
 "همیشه."

"سلام"





"فقط یکم میچشم"

موش کور گفت: "برات یه کیک خوشمزه گرفتم."

"واق؟"

"اره."

"خب کجاست؟"

موش کور گفت: "خوردمش."

"اوه."



"ولی یکی دیگه برات گرفتم."

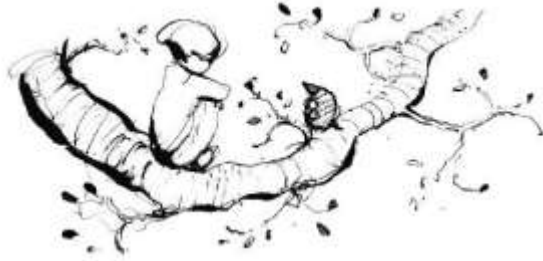
"جدی؟ این یکی کجاست؟"

"مثل اینکه دوباره همون اتفاق پراش افتاد."

"پنظرت مدرسه ای برای فراموش کردن اموخته ها هست؟"



"به نظرت بزرگ ترین راه هدر دادن وقت چیه؟"



موش کور گفت: "اینه که خودتو با بقیه مقایسه کنی."

"پیشتر موش کور های پیری که میشناسم
آرزو میکنن کاش کمتر به ترس هاشون گوش
میکردن و پیشتر به رویاهاشون توجه میکردن."



"اون چیه که اونجاست؟"

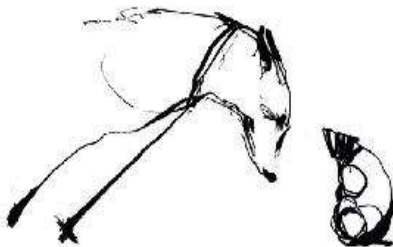


موش کور گفت: "طبیعت وحشی. ولی ارزش نترس."



"تصور کن اگه کمتر میترسیدیم چچوری بودیم."





روپاه گفت: "اگه توی این تله گیر نکرده بودم میکشتمت"

موش کور گفت: "اگه توی این تله پمونی خودت میمیری."



پس موش کور با دندان های کوچکش طناب رو چوید.



"یکی از بزرگترین
آزادی‌های ما اینست که
انتخاب میکنیم چگونه
به چیزهای مختلف
واکنش بدیم."





"من یاد گرفتم چطور در لحظه زندگی کنم."

پسرک پرسید: "چطوری؟"

"یه جای اروم پیدا میکنم، چشم هامو

میپندم و نفس عمیق میکشم."



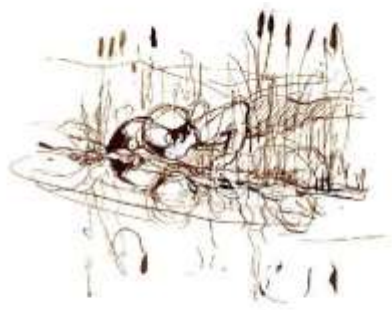
"این عالیه، بعدش چکار میکنی؟"

"تمرکز میکنم."

"روی چی؟"

"موش کور گفتم: "کیک."

"به نظرت عجیب نیست؟ ما فقط میتونیم
بیرون خودمون رو ببینیم ولی تقریباً همه
چیزهای مهم درونمون اتفاق میفتن."



"مراقب باش نیف..."



"...تی!"





"چقدر زیبایی هست که ما باید
مراقبتشون باشیم."



موش کور گفتم: "مهرپون پودن پا خودت یکی
از بهترین مهرپونیاست."



موش کور کت: "ما پیشتتر اوقت منتظر
مهرپوئی میمونئیم... اما مهرپون پودن پا
خودمون رو میشه از همین الان شروع کنیم."

"خیلی وقت ها سخت ترین نوع
پخشیدن، پخشیدن خودته."



پسرک گفت: "بعضی وقت ها
احساس میکنم کم شدم."



موش کور گفت: "منم همینطور.
ولی ما دوستت داریم و این عشق
میتونه تو رو به خونه پیره"

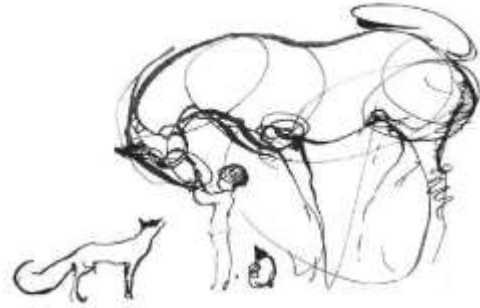


موش کور کُت: "من فکر میکنم همه فقط
تلاش میکنن که به خونه برسن."





پسرک پرسید: "اینکه با دوستات باشی و هیچ کاری
نکنی درواقع هیچ کاری نکردن نیست، مگه نه؟"



موش کور گفت: "درسته."





"افتادی، ولی گرفتت"

"اشک ها به یه دلیلی سرانیر میشن

و نشونه ی قدرت

تو هستن نه

ضعفت"



اسب گفت: "همه یکم میترسن"



"ولی وقتی با همیم کمتر میترسیم"

پسرک پرسید: "شجاعانه ترین حرفی که
تا حالا زدی چیه بوده؟"



اسپ گفت: "کمک."

اسب گفت: "درخواست کمک به معنی
تسلیم شدن نیست."



"به این معنی که حاضر نیستی تسلیم بشی."

پسرک پرسید: "کی از همیشه قوی تر بودی؟"

"وقتی که جرعت کردم ضعیف هامو نشون بدم"



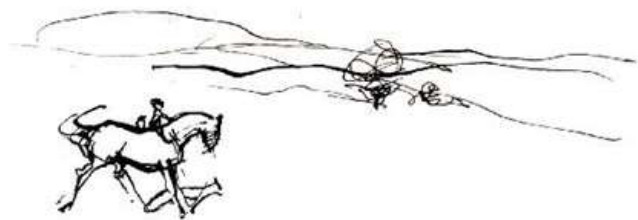
پسرک گفتم: "بعضی وقت ها
میترسم شما بفهمید من معمولیم."



موش کور گفتم: "عشق نیازی به
خاص بودن نداره"



اسب گفت: "همه ما به دلیلی برای ادامه ی مسیرمون نیاز داریم، دلیل شما چیه؟"



رویا گفت: "شما سه تا."



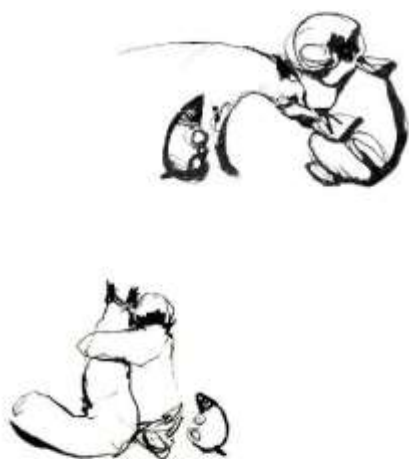
پسرک گفت: "رسیدن به خونه."



موش کور گفت: "یکه."

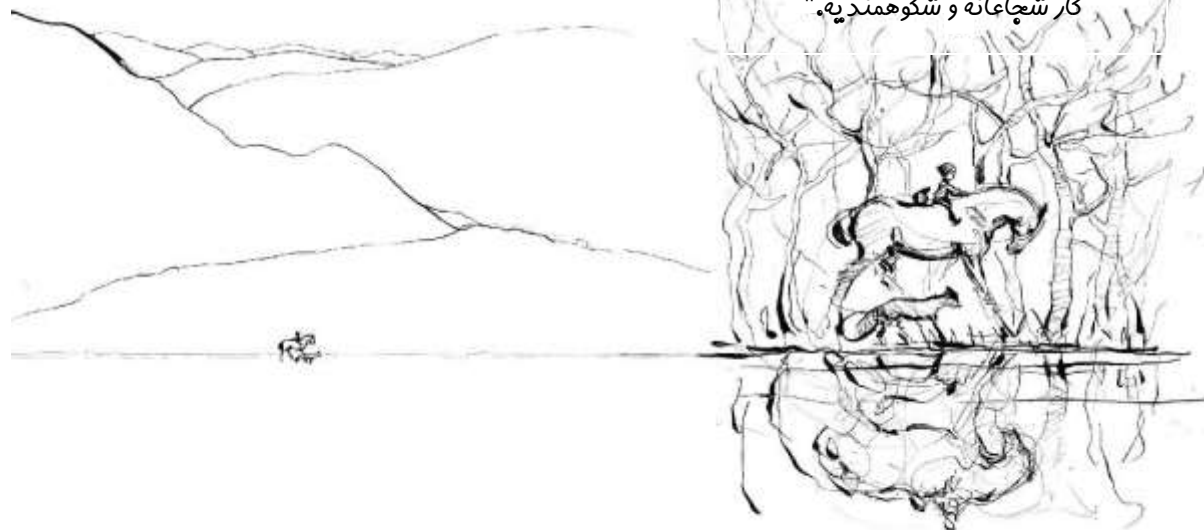
"من يه چيز بهتر از كيك پيدا كردم."
پسر ك گفت: "حتما شوخي ميكني"
موش كور چواپ داد: "جدي ميگم."
"خب اون چيه؟"
"بغل، موندگاريش پيشتره."





اسپ گفت: "هیچ چیز بهتر از مهریونی نیست. اروم و
پی صدا قراتر از همه ی چیزای دیگه ست."

اسب گفت: "بعضی وقت ها"
پسرک پرسید: "بعضی وقت ها چی؟"
"بعضی وقت ها بلند شدن و ادامه دادن
کار شجاعانه و شکوهمندیه."

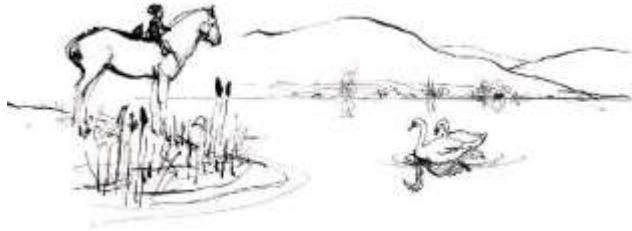


موش کور گفت: "بزرگ ترین توهم اینه که..."



...فکر کنیم زندگی باید
چی نقص باشه."

پسرک پرسید: "چطور انقدر
هماهنگ و بی نقص ان؟"



اسپ گفت: "زیر آب یه عالمه پا زدن و تلاش های
درهم و پرهم در جریانیه."

سگم از روی نقاشی رد شد-مشغول سعی داشته که حرفم رو تایید کنه.

د

پسرک پرسید: "این ماهه؟"



موش کور گفت: "این لکه
قنچون چایه، و هر چا چای
باشه کیک هم هست"



کنجکاو باش

"زندگی سخته ولی مطمئن باش
پنجر هست که دوستت داره."



پسرک پرسید: "پس شما همه چیرو دربارہ من

میدونید؟"

اسپ گفت: "اره."

"و با این حال هنوزم دوستم دارید؟"

"پیشتر از همیشه دوستت داریم."



پسرک گفت: "بعضی اوقات فکر میکنم
شما پیشتر از خودم بهم پاور دارید."



اسب گفت: "تو هم بالاخره به ما میرسی."

پسرک در گوش اسب زمزمه کرد: "روپاه چقدر کم حرف میزنه."



اسب گفت: "اره، و چقدر خوبه که اون پاماست."



روپاه گفت: "راستش رو بگم، اغلب فکر میکنم چیز جالبی برای گفتن ندارم."

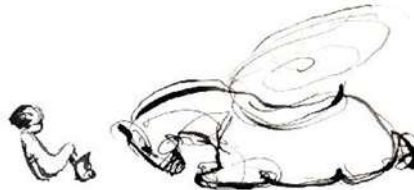
اسب گفت: "راستش رو گفتن همیشه جالبه."



اسپ گفـت: "یه چیز ی هست که بهتون نگفتم."
 پسرک گفـت: "چی؟"
 "من میتونم پرواز کنم. ولی از خیلی وقت پیش دیگه پرواز
 نکردم، چون باعث حسودی بقیه اسپ ها میشه."



"خب، ما دوستت داریم..."



...چه بتونی پرواز کنی چه نتونی."









موش کور پرسید: "لیوان تو نصغش پره یا
نصغش خالیه؟"
پسرک گفت: "فکر کنم فقط از اینکه یه لیوان
دارم خوشحالم."



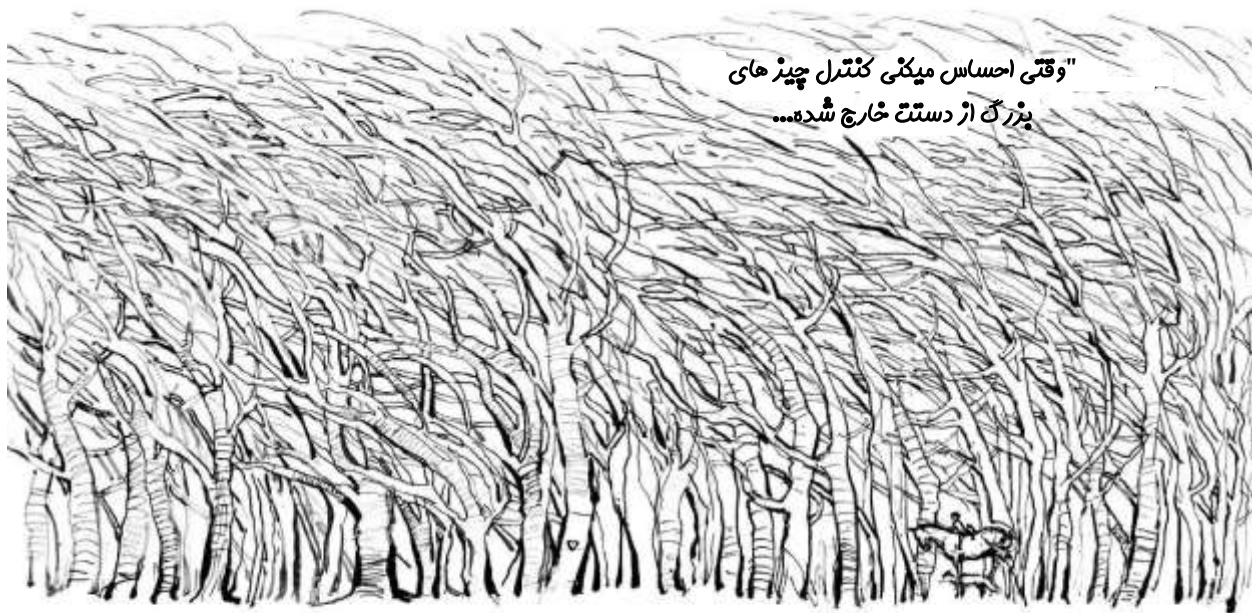
اسپ گفت: "ما چیزی درمورد فردا نمیدونیم. تمام چیزی
که لازمه پدونیم اینه که همدیگه رو دوست داریم."



"وقتی که ابرهای تاریک پیداشون میشه..."

...به راحت ادامه بده."

"وقتی احساس میکنی کنترل چیزهای
بزرگ از دستت خارج شده..."



...روی چیزی که عاشقشی و صاف جلوته تمرکز کن."



"اين طوفان ميگذره."



بعد از طوفان



پسرک اهی کشید و گفت:
"راه درازی در پیش داریم."



اسب گفت: "اره ولی پپین
تا اینچا چقدر راه اومدیم."



موش کور گفت: "بعضی وقتا میخوام بگم
همه تونو دوست دارم ولی میبینم پرام
سخته."

پسرک گفت: "واقا؟"
"اره، واسه همین یه چیز دیگه میگم، مثلاً
میگم خوشحالیم که همه مون پا هم
اینجا ییم."
پسرک گفت: "پاشه"



"خوشحالم که همه مون پا هم اینجا ییم."
"ما هم از اینکه تو اینجا پای ما یی خوشحالیم."



موش کور پرسید: "بهترین کشف ات
توی زندگی چی بوده؟"



پسرک گفت: "اینکه من همینطور که
هستم کافی ام."

پسرک زیر لب گفت: "فهمیدم چرا اینجا پییم."
موش کور گفت: "پرای کیکه؟"



پسرک گفت: "پرای دوست داشتن."
اسب گفت: "و دوست داشته شدن."

پسرک پرسید: "اگه قلیمون زخمی شد باید چکار کنیم؟"



"با دوستی، همدردی و زمان باند پیچیدش میکنیم
تا وقتی که دوباره خوشحال و امیدوار بیدار شه."



پسرک پرسید: "تصیحت دیگه ای هم داری؟"



اسب گفت: "طوری که بقیه باهات رفتار میکنند
نباید معیار ارزشت باشه."

"همیشه یادت باشه تو مهم، فوق العاده و
محبوبی، و تو چیزی رو به این دنیا اضافه میکنی
که هیچکس دیگه ای نمیتونه."





"خونہ ہمیشہ یہ مکان نیست، مکہ نہ؟"

"ارْتَمَنُونِي."





پپین تا کچا
پیش او مدیم.



"بعضی وقتا تمام
چیزی که میشنوی
تغره، اما بیشتر از
چیزی که بتونی تصور
کنی عشق توی این
دنیا وجود داره."

این کتاب درباره دوستیه و من نمیتونستم بدون
دوستام بنویسمش. پس از متیو، کریس، پیر،
فیل، میراندا، ایمی، اما، اسکارلت، چارلی، ریچارد، و
هلن تشکر میکنم که حرف ها و عشقشون توی
صفحات این کتاب مشهوده.

از کالین، اون پاهوش ایرلندی، که توی
تموم کردن این کتاب تا آخر شب
کمک میکرد ممنونم.



از همه شما توی انتشارات پنگوئن ممنونم. از
جمله جونل، تس، پکی، لوسی، آلیس، رئا، نت، و
به خصوص لارا که من و نقاشی های درهم
پردهم رو تحمل میکرد.

و ازتون بخاطر تشویق من توی همه مراحل
داخل شبکه های اجتماعی تشکر میکنم.



همچنین از سارا، دیزی و کریستوفر
بخاطر عشق و لیوان چایی های
ناموشنون و از سگم دیل، ممنونم.



© 2008 PENGUIN BOOKS, LONDON

THIS BOOK IS AN IMPRINT OF FIRST EDITION,
AT THE ARCADE, LONDON, 1914.

THIS BOOK IS PART OF THE PENGUIN CLASSIC BOOKS
SERIES, WHICH IS NOW AVAILABLE IN
THEIR AT THE ARCADE, LONDON, 1914.



© PENGUIN RANDOM HOUSE, 2008
© PENGUIN RANDOM HOUSE, 2008
© PENGUIN RANDOM HOUSE, 2008

THESE BOOKS ARE PRINTED BY THE
PENGUIN CLASSIC BOOKS, LONDON, 1914.

WWW.PENGUIN.CO.UK

ALL RIGHTS RESERVED. NO PART OF
THIS BOOK MAY BE REPRODUCED OR
TRANSMITTED IN ANY FORM OR BY ANY
MEANS, ELECTRONIC OR MECHANICAL,
INCLUDING PHOTOCOPYING, RECORDING,
OR BY ANY INFORMATION STORAGE
RETRIEVAL SYSTEM.

000 000 000 000 000







@Roman_Ahang | رمانیکو ☕